

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ: 89/10/30

موضوع: وضو از دیدگاه فریقین: عمل به استحسان و قیاس از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين

الحمد لله و الصلوة والسلام على رسول الله و على آله آل الله لاسيما مولانا بقیة الله و اللعن الدائم

على اعدائهم اعداء الله الى يوم لقاء الله؛ الحمد لله هدانا لهذا و ما كنا لننتهدي لولا أن هدانا الله؛

بحث ما در رابطه با وضوی مسحی یا غسلی بود . عرض شد بعضی از اعظام اهل سنت مثل «ابن رشد اندلسی»

و «ابن قدامه مقدسی» چنین توجیه کردند که با شستن پا آلودگی، نجاسات، کثافات و چروک از بین می‌رود

ولی با مسح کردن از بین نمی‌رود بنابراین باید شسته شود! یا اینکه گفته‌اند با شستن پا هم شستن صورت

می‌گیرد و هم مسح انجام می‌شود، ولی با مسح کردن، شستن صورت نمی‌گیرد و قدر متقین برای اسقاط

تکلیف غسل است!

این قبیل استحسانات و یا مقایسه کردن در مسائل شرعی باطل است. مخصوصاً مسائلی که مربوط به عبادات و تعبدیات است و در آن قصد قربت شرط است و در قصد قربت، ورود از طرف شارع مقدس لازم است. حالا اگر در توصیلات باشد، که با قصد قربت یا ورود، کسی عملی را انجام ندهد، مشکلی ایجاد نمی‌شود، فقط پاداشی را نمی‌برد، ولی در تعبدیات اگر از ناحیه شرع مقدس دستوری نرسیده باشد و یا اینکه ما به قصد ورود تقریباً الی الله انجام ندهیم، خیلی از قضایا بهم می‌ریزد.

در جلسه قبلی در رابطه با عمل به قیاس کردن و استحسان ، روایات متعددی را از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) که یکی از دو ثقل یادگار نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و عدل قرآن هستند، عرض کردیم که اگر این روایات جمع بشود، ما حدود 45 روایت از اهل بیت داریم که در عصر آنها بعضی از فقهای اهل سنت به قیاس عمل می‌کردند یا به استحسانات عقلی تمسک می‌کردند و این روایات در نهی از آنها وارد شده است. نتیجه دوری از اهل بیت هم همین خواهد بود. وقتی ما معصوم را به رسول اکرم منحصر کردیم و از آن طرف هم آنچه از روایات نبی مکرم بعد از رحلت آن حضرت باقی می‌ماند، جمع شده و آتش زده می‌شود، صحابه را از نقل روایت منع می‌کنند و تا زمان «عمر بن عبدالعزیز» ممنوعیت نقل حدیث حاکم بوده و بعد از دستور «عمر بن عبدالعزیز» باز به آن عمل نشده و تقریباً حدود سال‌های 120 تا 124 بود که تدوین حدیث آغاز شد یعنی بیش از یک قرن بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم). با توجه به این قضایا دیگر روایتی در دست نیست. صحابه از دنیا رفته اند، تابعین هم که از آنها احادیثی را شنیده اند، غالباً نیستند، ناگزیرند که برای

استنباط احکام شرعی یا به قرآن مراجعه کنند یا به سنت، قرآن که فقط کلیات را بیان می‌کند چنانکه

می‌فرماید:

« أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ »

سوره اسراء: آیه 78

یک آیه ما در رابطه با کیفیت نماز، درباره رکعات نماز، مبطلات نماز و واجبات نماز نداریم. لذا ناگزیرند که سراغ سنت بروند و سنت هم که از بین رفته است و غیر از اینکه سراغ قیاس و استحسان بروند، راه دیگری ندارند.

این مقتضای دوری از اهل بیت (علیهم‌السلام) است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

« إني قد تركت فيكم أمرين لن تضلوا بعدي ما إن تمسكتم بهما : كتاب الله وعترتي أهل بيتي ،

فإن اللطيف الخبير قد عهد إلي أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض »

الكليني الرازي، أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق (متوفای 328 هـ)، الأصول من الكافي، ج 2،

ص 415، تحقیق: غفاری، علی اکبر ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعة الثانية، 1362 هـ.ش.

اگر تمسک به ثقلین کنید گمراه نمی‌شوید، نتیجه اش این است که اگر تمسک نکنید، گمراه می‌شوید. کدام

گمراهی از این بالاتر که انسان بخواهد به قیاس و استحسان و امثال آن عمل کند؟! حضرت می‌فرماید:

«يَا أَبَانَ إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قَيْسَتْ مُحَقَّقَ الدِّينِ.»

شریعت اگر از کانال قیاس به دست بیاید، موجب نابودی دین می‌شود.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق؛ ج 1؛ ص 57.

بَابُ الْبِدْعِ وَالرَّأْيِ وَالْمَقَائِيسِ، شماره 15

یا حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) است که «احمد بن محمد بن خالد» از «عثمان بن عیسی» نقل می‌کند که می‌گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَام) عَنِ الْقِيَاسِ»

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق؛ ج 1؛ ص 57.

بَابُ الْبِدْعِ وَالرَّأْيِ وَالْمَقَائِيسِ، شماره 16

البته «عثمان بن عیسی رواسی»، «علی بن حمزه بطائنی» و «زیاد بن مروان قندی» از بنیانگذاران مذهب واقفیه بودند و بعد از اینکه مذهب واقفیه را تأسیس کردند، جزء افراد گمراه و ضال و مضل شمرده شده‌اند. گرچه حضرت آیت الله العظمی «خوئی» نسبت به بنیانگذاران واقفیه نظر منفی دارد و به روایات آنها عمل نمی‌کند، ولی این را ما بارها عرض کردیم که مبنای حضرت آیت الله العظمی «شبیری زنجانی» که از خریطین و

از قهرمانان فن رجال است، این است : در رابطه با آن دسته از صحابه‌ای که دو حالتی هستند، حالت عدالت و استقامت و حالت انحراف و گمراهی ، روایاتی که از آنها در کتب ما آمده است، مربوط به دوران استقامت و دوران عدالت آنها است. و گرنه «علی بن حمزه بطائنی»، «عثمان بن عیسی رواسی» و «زیاد بن مروان قندی» مورد طرد ائمه (علیهم‌السلام) و آقا امام رضا (علیه‌السلام) قرار گرفتند، اصلاً مطرود شیعه شدند. وقتی که یک فردی در برابر امام معصوم می‌ایستد، مقاومت می‌کند و امام این‌ها را طرد می‌کند و از این‌ها به کفار، مشرکون و زنادقه تعبیر می‌کند، دیگر با این برخورد امام جایی نمی‌ماند که شیعه بخواهد از روایت این‌ها استفاده کند و پای درس این‌ها بنشیند و از این‌ها حدیث نقل کند. این‌ها جزء مطرودین امام و مطرودین جامعه شیعه قرار گرفتند و لذا روایاتی که از این‌ها نقل شده است، مثلاً شخصی مثل «احمد بن محمد بن خالد برقی» که از اجلای فقهای شیعه است از «عثمان بن عیسی» روایت نقل می‌کند یا مثل «صفوان» که از اجلای فقهای شیعه است، یا «ابن عمیر» که از این سران واقفی وقت، روایتی را نقل می‌کند، اصلاً قابل قبول نیست و ذهن نمی‌تواند قبول کند که مثلاً شخصیت‌های برجسته و فقهای نامی عصر امام رضا (علیه‌السلام) بعد از طرد این افراد توسط ائمه، باز هم بیایند و از این‌ها نقل روایت کنند. پس قطعاً روایاتی که بزرگان از سران واقفه نقل کرده‌اند، مربوط به دوران استقامت آنهاست. لذا از این‌ها روایتی را که از امام رضا یا امام جواد نقل کرده باشند، نمی‌بینید، چون بین این‌ها و بین امام هشتم و امام جواد و امام هادی و امام عسکری (علیهم‌السلام) خط

فاصلی کشیده شد و این‌ها در حقیقت مطرود جامعه شیعی و اهل بیت (علیهم‌السلام) قرار گرفتند. لذا در اینجا اگر شخصی بنام «عثمان بن عیسی رواسی» در سند روایت است، ضرری به روایت نمی‌زند.

پرسش:

پس این روایتی که ائمه فرموده‌اند: «خذوا ما رووا و دعوا ما رأوا» یعنی چه؟

پاسخ:

این مربوط به فطحی‌هاست. از امام عسکری (علیه السلام) سؤال می‌کنند که یا بن رسول الله ما با روایات «بنی فضال» چه کار کنیم؟

«ما نضع بکتبهم و بیوتنا ملأ منها؟ فقال: خذوا ما رووا و دعوا ما رأوا»

ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه - قم، چاپ: دوم، 1413 ق؛ ج 4؛ ص 542؛

الاصطلاحات و بیان المراد بالطحی، و الناووسی، و الکیسانی و...

«بنوفضال» فطحی هستند و آنها تقریباً «اقل انحرافاً» هستند، چون تمام چیزهایی که شیعه به آن معتقد است، آنها هم معتقد هستند. یعنی از امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) تا امامت امام عصر (ارواحنا فداه) را اعتقاد

دارند اما این‌ها سیزده امامی هستند، معتقد به امامت «عبدالله افطح» در آن وسط هستند. می‌گویند چون

«عبدالله افطح» فرزند بزرگ امام صادق (علیه السلام) بوده و امام فرموده است که:

«أن الإمامة في الولد الأكبر»

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت) - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق؛

ج 50؛ ص 241، ذیل پاورقی شماره 4

از این باب به چنین چیزی معتقد شدند. البته «فطحی»ها هم بعد از اینکه فهمیدند اشتباه کرده اند، برگشتند و توبه کردند و از آن عقیده‌ی فاسدشان انصراف دادند. لذا بحث «فطحی» مشکل آن‌چنانی ندارد. فقط آنچه آرای شخصی آنها است، به درد ما نمی‌خورد، روایاتی که از معصوم نقل می‌کنند، چون افراد ثقه هستند، ما به روایات شان عمل می‌کنیم. شما می‌دانید که ما به تعداد انبوهی از روایات اهل سنت که اصلاً معتقد به ولایت ائمه نیستند، عمل می‌کنیم. چون ملاک عمل در فقه شیعه وثاقت راوی است، نه مذهب راوی، اگر راوی ثقه باشد، وقتی که می‌گوید «سمعت الصادق (علیه السلام)»، یقین کنیم که واقعاً سمع الصادق، وقتی می‌گوید «حدثنی الباقر (علیه السلام)» یقین کنیم که واقعاً امام باقر این روایت را برای او فرموده است، قبول می‌کنیم. چون آنچه برای ما در وثاقت روات ارزش دارد، جنبه طریقی است نه جنبه موضوعیت. ما می‌خواهیم کشف کنیم که آیا امام صادق و امام باقر یا نبی مکرم و امیرالمؤمنین (علیهم السلام) این روایت را بیان فرموده‌اند یا نه؟ ما از

هر کانالی استفاده کنیم که بفهمیم این روایت «صدرت عن المعصوم»، همین برای ما کفایت می‌کند. یکی از این راه‌ها این است که وثاقت راوی ثابت شود. در فطحی‌ها ما این مشکل را نداریم، ولی در واقفی‌ها تقریباً بدترین، زشت‌ترین و منفورترین فرقه‌های شیعه هستند که از امام رضا (علیه السلام) سؤال می‌کنند: یابن رسول الله ما می‌توانیم به واقفی‌ها زکات بدهیم؟ می‌فرماید:

« لَا تُعْطِيهِمْ فَإِنَّهُمْ كُفَّارٌ مُشْرِكُونَ زَنَادِقَةٌ »

به آنها زکات ندهید، زیرا آنها کفار، مشرک و زنادقه هستند

شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة - قم، چاپ: اول، 1409 ق.؛ ج 9؛ ص 229، باب

عَدَمِ جَوَازِ دَفْعِ الرِّكَاتِ إِلَى الْمُخَالِفِ فِي الْإِعْتِقَادِ الْحَقِّ ...، شماره 11902 - 4

این تعبیر خیلی سنگینی است! قضیه واقفی‌ها این است که این‌ها تعدادی بودند که نایب و وکیل امام کاظم و مورد تأیید آن حضرت بودند، اما به‌خاطر مسائل مالی که بخشی از وجوهات در اختیار شان بود، برای اینکه این وجوهات و اموال، غنائم، کنیز و غلامی که از کانال وکالت در اختیار آنها قرار گرفته بود، را تصرف کنند، زیر بار امامت امام رضا علیه السلام نرفتند و مذهب وقف را تأسیس کردند و گفتند امام کاظم (علیه السلام) از دنیا نرفته است، امام کاظم همان امام مهدی است که می‌آید و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند!

چند اشکال در کار واقفی‌ها است:

یک) اینکه این‌ها از اعتماد امام کاظم سوء استفاده کردند. این‌ها مورد تأیید ائمه بودند، مورد تأیید امام کاظم (علیه السلام) بودند و امام کاظم این‌ها را به‌عنوان امین انتخاب کرده بود. لذا باید این یک درسی باشد برای دیگر وکلایی که بخواهند از این مسند سوء استفاده کنند.

دو) اینکه این‌ها آمدند یک مذهب جدیدی به‌عنوان مهدویت امام کاظم (علیه السلام) تأسیس کردند. لذا این انحراف، جزئی و یک گناه کوچک نیست، مثل این نیست که بیایند غیبت کنند، دزدی کنند، یا آدمی را بکشند، بلکه تأسیس یک مذهب، گناهی بسیار سنگین و کمرشکنی است. «علی بن حمزه بطائنی، «رواسی» و «قندی» چنین مذهبی را تأسیس کردند.

سه) اینکه این‌ها در برابر امام معصوم (علیه السلام) مقاومت کردند. وقتی امام رضا نامه می‌نویسد که این اموال مربوط به بحث امامت و بیت المال است، آن را بفرستید، این‌ها با کمال وقاحت به امام رضا جواب رد می‌دهند و می‌گویند این اموال مربوط به امام کاظم بوده و امام کاظم به ما وصیت نکرده بود که بعد از رحلت من این‌ها را به شما پس بدهیم، هنوز رحلت امام کاظم برای ما محرز نیست و اگر محرز هم باشد، امامت شما برای ما ثابت نیست. این تعابیر، تعابیر خیلی وقیحی است! حالا یک فرد عادی بیاید و چنین حرفی را بزند، زیاد جای گلایه نیست، ولی یک فردی که مورد اعتماد امام بوده و مورد اعتماد جامعه شیعی بوده است چنین برخوردی کند، غیر قابل بخشش است. این نشان می‌دهد که آن عدالت صحابه‌ای که آقایان اهل سنت قائل هستند درست نیست که می‌گویند خداوند فرموده است:

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»

خداوند از صحابه‌ای که زیر شجره رضوان بیعت کرده اند، راضی است

سوره فتح: آیه 18

وقتی خدا راضی شد، دیگر رضایت خداوند جاودانه است! این‌ها در حقیقت یک حرف بی اساسی است. خود

قرآن هم می‌فرماید:

«وَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْكُتُ عَلَى نَفْسِهِ»

کسی که نقض بیعت کند، به خودش ضرر می‌زند.

سوره فتح: آیه 10

مثل «بلعلم باعورا» که مستجاب الدعوه بوده است. اینطوری نیست که خدای عالم یا پیغمبر (صلی الله علیه و آله

و سلم) یک جمله‌ای بگویند، تضمینی باشد که این شخص دیگر هیچ گناهی مرتکب نخواهد شد و این رضایت

خدای عالم، پیغمبر و امام جاودانه باشد. انسان تا آخرین لحظه عمر خودش بر سر دوراهی است

«إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»

سوره انسان: آیه 3

یعنی اگر بگوییم برای بشر امنیت آمده و یک برگ بیمه نامه همیشگی از انحراف برای او صادر شده است، در حقیقت قائل به یک نوع «جبر» شده‌ایم. انسان حتی یک ساعت قبل از مرگ خودش هم می‌تواند عبادت کند و می‌تواند معصیت کند. اول صبح می‌تواند بلند بشود نماز بخواند و می‌تواند نماز نخواند، این اختیار در دست بشر است و خدای عالم یک لحظه از آنات عمر انسان را خالی از اختیار قرار نداده است. سلب اختیار کردن یعنی برداشته شدن تکلیف. صحابه که بالاتر از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیستند، یا صحابه امام کاظم که بالاتر از پیغمبر نیستند، قرآن خطاب به آن حضرت صراحت دارد و می‌فرماید:

«لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيُخَبِّطَنَّ عَمَلُكَ»

ای پیغمبر! اگر بخواهی شرک بورزی، ما تمام اعمال تورا از بین می‌بریم

سوره زمر: آیه 65

یا اینکه می‌فرماید:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»

اگر بخواهی در ابلاغ وحی زیاد و کم بکنی و یک حرفی از آیات قرآن را زیاد و کم کنی، رگ گردن

تورا می‌زنیم!

سوره الحاقه: آیه 44-46

مشخص است که حتی انبیاء (علیهم‌السلام) مورد سؤال قرار می‌گیرند:

«فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ»

سوره اعراف: آیه 6

می‌گویند چطور شد که امام کاظم به این صحابه خود اعتماد کرد؟ ملاک برای هر مسلمانی عمل زمان حال او است. در زمان امام کاظم (علیه‌السلام) این آقایان افراد صالحی بودند و امام کاظم با توجه به صالح بودن این افراد، آن‌ها را به‌عنوان وکیل انتخاب کرده بود و این وکالت به هیچ‌وجه دلیل نمی‌شود که آن‌ها تا آخر عمر گناهی نخواهند کرد و منحرف نمی‌شوند. هر لحظه‌ای از لحظات ممکن است منحرف شوند. برای ما وثاقت شرط است که این آقا مورد وثوق باشد، یعنی وثاقت زبانی داشته باشد، گرچه آلوده به بعضی از گناهان دیگر جوارح است. مثلاً چشم چرانی می‌کند، دزدی می‌کند ولی آدم صادقی است. شما می‌بینید که بعضی افراد هستند که هر نوع گناهی می‌کنند اما اگر آن‌ها را قطعه قطعه کنند، دروغ نمی‌گویند. همین اندازه که ثابت بشود که دروغ نمی‌گویند،

همین کافی است. ما حتی از واقف‌ها هم داریم. ما شاید بیش از ده‌ها راوی داریم که واقف‌ها هستند اما ثقه هستند. مثلاً می‌گویند:

«و كان ثقة إلا أنه واقفي»

علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، رجال العلامة الحلی - نجف اشرف، چاپ: دوم، 1411 ق.؛

ص 276

این برخورد با سران واقفیه است، از باب اینکه قرآن می‌فرماید:

«قاتلوا أئمة الكفر»

سوره توبه: آیه 12

آنها ائمه کفر بودند که امام (علیه السلام) اینطوری با این‌ها برخورد می‌کند، ولی چند نفر فریب این‌ها را خورده‌اند و تصور کرده‌اند که وقف هم یک مذهب درست و شرعی است. شما در «رجال شیخ طوسی» یا «رجال علامه» نگاه کنید، ما ده‌ها مورد داریم که می‌گویند:

«ثقة إلا أنه واقفي»

علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، رجال العلامة الحلی - نجف اشرف، چاپ: دوم، 1411 ق.؛

ص 276

یا می فرمایند:

«واقفي ثقة»

علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، رجال العلامة الحلی - نجف اشرف، چاپ: دوم، 1411 ق.؛

ص 279

مانند این موارد زیاد داریم ولی نسبت به سران آنها دیگر بحث وثاقت مطرح نیست، بحث گمراهی و به گمراهی کشاندن است. «ابولهب» که از ائمه کفر است، قرآن کریم نسبت به او می فرماید:

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ»

سوره مسد: آیه 1

ولی آن جوانی که فریب خورده است و می آید و به پیامبر جسارت می کند و هر روز خار و خاشاک بر سر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می اندازد، بنا بر بعضی از روایات وقتی که مریض می شود، پیغمبر اکرم به

عیادت او می‌رود. چون فریب خورده است. اسلام با فریب خورده برخورد نرم و لین دارد، ولی با ائمه کفر دیگر نرمش معنایی ندارد.

«ترحم بر پلنگ تیز دندان ستم کاری بوده بر گوسفندان»

ولی اگر فریب خورده است و بخاطر فریب شان یکسری بحث‌هایی را بیان می‌کند، ما درباره آنها زیاد حساسیت نداریم.

امروز یک مقداری بحث مان به سمت رجال و کلام رفت. در هر حال روایتی از «عثمان بن عیسی رواسی» است که از امام کاظم (علیه السلام) نقل می‌کند:

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى (عليه السلام) عَنِ الْقِيَاسِ»

از امام کاظم (علیه السلام) درباره قیاس سؤال کردم

که آیا ما می‌توانیم با محوریت قیاس روایتی را به دست بیاوریم؟ فرمود:

«فَقَالَ مَا لَكُمْ وَالْقِيَاسُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْأَلُ كَيْفَ أَحَلَّ وَ كَيْفَ حَرَّمَ»

شما را چه به قیاس؟! حلال و حرام دست خداوند است و از او سؤال نمی‌شود که چطوری حلال و

چطوری حرام کرده است

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق؛ ج 1؛ ص 57.

بَابُ الْبِدْعِ وَالرَّأْيِ وَالْمَقَائِيسِ، شماره 16

شما می‌خواهید از یک حرام الهی قیاس کنید و ده تا حرام درست کنید و از یک حلال الهی قیاس کنید و ده تا حلال دیگر درست کنید، چنین تکلیفی ندارید. در هر جا خدای عالم گفت که حلال است، شما هم بگویید حلال است و اگر گفت حرام است، شما هم بگویید حرام است. معنای تعبد همین است! همانطوری که قرآن در مورد نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید:

«إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ»

سوره یونس: آیه 15

این آقایانی که بحث اجتهاد پیغمبر را مطرح می‌کنند، ما معتقدیم که این‌ها اصلاً قرآن را متوجه نشده‌اند. وقتی که قرآن با صراحت می‌گوید:

«إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ»

سوره یونس: آیه 15

خود نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تابع وحی است و هرکجا وحی می‌آید، نبی مکرم به آن عمل می‌کند
و اگر وحی نمی‌آید، آن حضرت عمل نمی‌کند.

روایت دیگر از «عبدالرحمن بن حجاج» نقل شده است که می‌گوید:

«قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِيَّاكَ وَ خَضَلْتَيْنِ فِيهِمَا هَلَكَ مَنْ هَلَكَ»

امام صادق (علیه السلام) به من فرمود از دو صفت و از دو کار اجتناب کن، زیرا کسانی که گمراه

شدند و به هلاکت رسیدند، از طریق این دو کار بوده است

«إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ»

مبادا که با رأی خودت در میان مردم فتوا صادر کنی

یعنی بدون اینکه در کتاب و سنت مدرکی برای مسأله‌ای پیدا کنی، از پیش خود و از نظر خود با قیاس و

استحسان و امثال آنها بخواهی یک حکمی را صادر کنی. چون «المفتی یفتی عن الله تعالی» کسی که فتوا

می‌دهد، یعنی در حقیقت فتوا از طرف خدا می‌دهد. وقتی که یک فقیه می‌گوید مثلاً یک لباس متنجس به بول

را دو مرتبه بشویید، یعنی قال الله تعالی که اگر یک لباسی متنجس شد، شستن آن دو مرتبه واجب است.

اینطوری نیست که شارع مقدس بیاید و یک فقیه را آزاد بگذارد که در هرکجا دل بخواهی یا برای خوشایند یک عده بخواهد فتوا صادر کند. فتوا صادر کردن در حقیقت نقل قول از خداوند عالم است.

«إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ أَوْ تَدِينَنَ بِمَا لَا تَعْلَمُ»

مبادا که با رأی خودت در میان مردم فتوا صادر کنی یا اینکه چیزی را که نمی‌دانی، به‌عنوان دین قبول کنی.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق؛ ج 1؛ ص 42.

بَابُ النَّهْيِ عَنِ الْقَوْلِ بِغَيْرِ عِلْمٍ، شماره 2

بگو نمی‌دانم! به قول معروف «نمی‌دانم راحت جان است». وقتی از تو یک حکمی را که نمی‌دانی، سوال می‌کنند، بگو می‌روم مراجعه می‌کنم، الآن حضور ذهن ندارم و الآن مطلب در ذهنم نیست. این بالاترین شجاعت برای یک فقیه و عالم دینی است.

در روایت دیگر از امام صادق (علیه السلام) است که روایتی را از نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

«مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَائِيسِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ وَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِيخَ مِنَ

الْمَنْسُوخِ وَ الْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ»

هرکسی به قیاس عمل کند، هم خودش هلاک شده و هم دیگران را به هلاکت رسانده است و

هرکسی بدون علم فتوا بدهد در حالی که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را نمی‌داند، هم

خودش را هلاک کرده است و هم دیگران را به هلاکت رسانده است.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق.؛ ج 1؛ ص 43.

بَابُ بَدْلِ الْعِلْمِ، شماره 9

همانطوری که قرآن ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، عام و خاص و محکم و متشابه دارد، روایات نبی مکرم و

معصومین (علیهم السلام) نیز همانطور است و فقیه باید هم مطلقات و مقیدات آن را بشناسد و مطلقات را در

مقابل مقیدات قرار بدهد و حکم صادر کند یا اینکه عمومات را به خاص برگرداند و اگر ناسخی است رعایت کند

که مبادا با وجود یک حکم نسخی به منسوخ بخواهد فتوا صادر کند.

روایت دیگر از امام کاظم (علیه السلام) است که «یونس بن عبدالرحمن» از فقهای نامی عصر امام کاظم و امام

رضا (علیهما السلام) نقل می‌کند که امام کاظم به من فرمود:

«فَقَالَ يَا يُونُسُ لَا تَكُونَنَّ مُبْتَدِعًا مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ ضَلَّ وَ مَنْ تَرَكَ كِتَابَ

اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ»

مبادا تو از بدعت‌گذاران باشی! هرکسی بخواهد با رأی خودش حکم صادر کند، به هلاکت رسیده

است و کسی که اهل بیت پیامبر را رها کند، گمراه شده است و هرکس کتاب خدا و گفتار پیغمبر را

کنار بگذارد، کافر شده است.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق؛ ج 1؛ ص 56،

بَابُ الْبِدْعِ وَ الرَّأْيِ وَ الْمَقَائِيسِ، شماره 10

این‌ها نمونه‌هایی از روایات نهی ائمه (علیهم‌السلام) از عمل به قیاس بود. البته آقایان اهل سنت هم در این

زمینه مواردی دارند که من فقط به دو روایتی که در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» آورده اند، اشاره می‌کنم

و رد می‌شوم. «بخاری» و «مسلم» از «عائشه» نقل می‌کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد»

هرکس در شریعت ما چیزی را بخواهد اضافه کند که جزء شریعت نیست، مردود است.

الجامع الصحيح المختصر ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر

: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - 1407 - 1987 ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب

البغا، ج 2، ص 959، بَاب إِذَا اضْطَلَحُوا عَلَى صُلْحٍ جَوْرٍ فَالْصُلْحُ مَرْدُودٌ، شماره 2550

صحيح مسلم ، اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري ، دار النشر : دار

إحياء التراث العربي - بيروت ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي، ج 3، ص 1343، بَاب نَقْضِ الْأَحْكَامِ

الْبَاطِلَةِ وَرَدُّ مُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، شماره 1718

یعنی اگر کسی بخواهد به رأی، به قیاس و به استحسان چیزی را که از شریعت نیست، به عنوان شریعت به مردم قالب کند و در میان مردم منتشر کند، پیغمبر اکرم می فرماید چنین چیزی مردود است و جزء شریعت نیست.

در حدیث دیگر از «عائشه» نقل شده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد»

هرکس به چیزی عمل کند که از ما دستور نرسیده است، مردود است.

الجامع الصحيح المختصر ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، دار النشر

: دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - 1407 - 1987 ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب

البغا، ج 2، ص 753، بَاب النَّجْشِ وَمَنْ قَالَ لَا يَجُوزُ ذَلِكَ الْبَيْعُ...

یعنی اگر شما با قیاس، با استحسان و با فتوای به رأی حکمی را درست کردی و در میان مردم منتشر کردی، هم خودت به آن عمل کردی و هم دیگران ، این مردود است.

این قیاس آیا امر پیغمبر است؟ این استحسانی که درست می‌کنی که اگر من پایم را بشویم کثافت‌های آن از بین می‌رود ولی اگر مسح بکشم، کثافت‌های آن از بین نمی‌رود! این را از کجا در آوردی؟! آیا پیغمبر چنین چیزی گفته است؟ خدا چنین چیزی گفته است؟ شما اگر عمل به غسل کردی بدون آنکه حکمی از شارع باشد، طبق فرمایش نبی مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مردود است.

«کل شیء لک مباح»

«اصالة الإباحة» از کلیاتی است که شارع برای ما گفته است، از این کلیات در هر عصری متناسب با آن عصر و متناسب با وضع مردم استفاده می‌کنیم، این فرق می‌کند. اینکه ما بیابیم و یک چیزی را بدون استناد به لفظ خاصی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تحت عموماتی از پیغمبر ببریم، یا تحت اطلاقی از پیغمبر ببریم و از پیش خودمان با قیاس و استحسان بگوییم اینطوری است، این کار درستی نیست.

والسلام عليكم ورحمة الله